

هجره

چیز بالادون، ترجمه حبیب اونسزاده

تصویر گر: محمد هادی دانش

مرد با بی خیالی گفت: «خب، می گوی چکار کنم؟»
 آقای سوئیفت در حالی که سعی می کرد از کوره در نرود،
 گفت: «الان می گویم. بیا جایمان را عوض کنیم. تو خودت
 را بگذار جای من و بیا داخل خانه. من هم با این خرگوش
 می روم بیرون در تا به تو یاد بدهم هدیه را چطور به مردم
 تحویل بدهی.»

مرد قبول کرد و داخل شد. آقای سوئیفت هم خرگوش را
 برداشت و بیرون رفت. بعد از چند لحظه، آهسته در زد.
 فرستاده آقای بویل که حالا نقش آقای سوئیفت را بازی
 می کرد، در را باز کرد. سوئیفت در حالی که خرگوش را میان
 دست هایش گرفته بود، تعظیم کرد و گفت: «عالی جناب،
 لطفاً بر ما منت بگذارید و این هدیه ناقابل را که آقای بویل
 به شما تقدیم کرده است، بپذیرید.»

فرستاده آقای بویل که حالا سعی می کرد ادای سوئیفت
 را در بیاورد، گفت: «آه، بسیار متشکرم. واقعاً ما شرمند
 کرده اید.» سپس در کیف پولش دست کرد، یک اسکناس
 از آن در آورد و گفت: «بفرمایید، این هم انعام زحمت شما.
 البته ناقابل است. ببخشید!»

طبق معمول هر روز صبح، زنگ خانه آقای سوئیفت به صدا
 در آمد. همین که خدمتکار در را باز کرد، مرد جوانی که در
 می زد، یک اردک چاق و چله را که معلوم بود تازه شکار شده
 است، به او داد و گفت: «بگیرش، این هدیه را آقای بویل
 فرستاده است برای آقای سوئیفت.»
 بعد بدون اینکه حرف دیگری بزند، راهش را کشید و رفت.
 چند روز بعد، باز هم سر و کله آن مرد پیدا شد. این بار
 یک کبک آورده بود. با ترش رویی آن را به طرف خدمتکار
 انداخت و گفت: «بگیرش، این هم یک پرندۀ دیگر برای
 آقای سوئیفت.»

آقای بویل، همسایه ورزشکار و خوش قلبی بود که وقت
 زیادی را صرف شکار و تیراندازی می کرد و به خاطر علاقه
 زیادی که به آقای سوئیفت داشت، هر وقت شکار می کرد،
 سهم همسایه اش را کنار می گذاشت و برایش می فرستاد.
 بعد از چند روز، فرستاده آقای بویل دوباره با یک بلدرچین
 پیدایش شد و همان طور که آن را به طرف خدمتکار آقای
 سوئیفت پرت می کرد، با لحن خشن و بی ادبانه ای گفت:
 «بیا بگیر، این هم یک تحفه دیگر برای آقای سوئیفت.»
 خدمتکار آقای سوئیفت که از طرز برخورد مرد جوان حسابی
 دلگیر شده بود، پیش اربابش رفت و گفت: «این مردک
 اصلاً ادب و نزاکت سرش نمی شود. تا حالا به خاطر شما
 چیزی نگفته ام، اما دفعه بعد ممکن است چیزی به او بگویم
 و حالش را بگیرم...»

آقای سوئیفت که خودش هم متوجه موضوع شده بود، دستی
 به شانه خدمتکارش زد و گفت: «دفعه بعد، تو کاری نداشته
 باش. بگذار خودم بروم دم در و یک جوری حالی اش کنم
 که طرز برخوردش درست نیست.»

چند روز بعد، آن مرد دوباره پیدایش شد. این بار آقای سوئیفت
 در را باز کرد. مرد با لحنی گستاخانه گفت: «بیا بگیر، این
 خرگوش را آقای بویل برای شما فرستاده است!»
 آقای سوئیفت با چهره ای گرفته و اخمو گفت: «ببینم،
 این چه طرز آداب معاشرت است؟ اربابت به تو تربیت یاد
 نداده است؟»

سلام به هنرجویان رشته تصویرسازی رایانه‌ای (گرافیک) و علاقه‌مندان به امور گرافیکی. از این شماره به بعد در این ستون، فیلمی یک دقیقه‌ای از ابزار و تجهیزات مناسب رشته‌های هنرستان بارگذاری می‌شود. در این شماره به سراغ هنرجویان رشته گرافیک رفتیم و قرار است ویژگی‌های رایانه‌کی و رایانه‌رو میز می‌طلب رشته گرافیک با بودجه‌های متفاوت را برای شما عزیزان بررسی کنیم. بیشتر از این مزاحم نباشم! خودتان ببینید.



بفرمایید ببینید



بی‌نوشت

*Martin Auer